

# و باز هم باید انتظار کشید (بخش دوم و آخر)

آنچه در پی می‌آید  
دومین بخش از پاسخ  
محمد رضا سرشار  
به "سه نقد از سه  
دیدگاه بر مجموعه  
قصه‌های از سرزمین  
نور" است. این مطلب  
طبق خواسته ایشان  
بدون ویرایش تقدیم  
می‌شود.

محمد رضا سرشار (رضا رهگذر)

## حکایت بوریا و حریر

آقای احمد بروجردی، ضمن ارائه معرفی‌ای از شغل خود، که همانا ویراستاری متون مختلف گروه‌های سنی "د" و "ه" باشد، در ابتدای نقد خود اظهار کرده بود که پس از مطالعه دو جلد از مجموع کتابهای "از سرزمین نور"، "کار" (نثر این آثار) را آنچنان "تکان‌دهنده" یافته، که "به رغم بی‌ادعایی محض در نقد و نقادی"، ناگزیر از اظهار نظر درباره این کتابها شده است!

طبیعی بود که این مقدمه، برای منی که افتخار آشنایی با نام و تخصص و سمت آقای احمد بروجردی را نداشتم، سخت تکان‌دهنده باشد! به ویژه این که در سال جاری، این دومین باری بود که صابون این منتقدان بی‌ادعا و قطعاً جوان - از قضا، هر دو نیز در نشریات تحت سرپرستی آقای حجوانی - به تن من و آثارم می‌خورد؛ و از اولی نیز خاطره خوشی نداشتم.

هنگامی که مطالعه نقد را ادامه دادم، مشاهده کردم که این منتقد جوان بی‌ادعا، نه تنها کوچکترین نقطه و ویژگی مثبتی در نثر مجموعه "از سرزمین نور" ندیده، بلکه در عمل، چیزی برای نثر این کتابها و نویسنده آنها باقی نگذاشته، و با هر وسیله که توانسته، این آثار و نویسنده‌شان را نواخته است.

به گونه‌ای که یک خواننده ناآشنا با این نوشته‌ها و نویسنده‌شان، با مطالعه این نقد، چه بسا به این نتیجه برسد که این چه مملکت بلبشو و بی‌حساب و کتابی است که در آن، به هر از راه رسیده‌ای اجازه داده می‌شود که کتاب بنویسد و آن را منتشر کند! منتقد جوان، با مشاهده نثر از شدت آشفتگی و بدی تکان‌دهنده این آثار، تحریک می‌شود نام ویراستار (در واقع نویسنده) این متنها را بداند، تا اگر سبک جدیدی در ویرایش پدید آورده است، برای تلمذ به محضرشان برود.

بعد به لحن خود صراحت بیشتری داده (در واقع، مقصود و هدف اصلی‌اش را آشکارتر کرده) و اظهار فرموده است: "بی‌تعارف، باز آفرین محترم، هیچ [دقت کنید!] شناختی از نشانگان و کاربرد آنها در متن ندارد"<sup>(۱)</sup>. (ص ۱۴۹) و پس از آوردن چند نمونه، نتیجه گرفته است: "اینها مشتقی از خروارها

۱- حال آن که بی‌آشنایی نزدیک با آثار یک نویسنده نیز، به راحتی می‌توان دریافت که امکان ندارد یک نفر - حتی با بهره هوشی زیر متوسط - پس از بیست و پنج - شش سال قلمزنی و نوشتن و ترجمه بیش از هشتاد کتاب، هیچ شناختی از نشانه‌های نگارشی و موارد استفاده آنها در نوشتن، نداشته باشد!

او نه حتی "خروار" نشانه غلط و یا نابجای متن کتاب است" (ص ۱۴۹)

سپس به "نوع نثر" اثر پرداخته، و نهایتاً حکم کرده است که من با آوردن "چند عبارات مجعول" (ص ۱۵۰) مثلاً، می‌خواسته‌ام سبک‌سازی کنم. اما "به دام نثری بی‌ریشه، ناروان، غیرجامع"؛ بازدارنده؛ مغلوط، لجام گسیخته، غیرامروزی، گاه طولانی تا حد کسالت‌آوری برای مخاطب و گاه آن‌قدر موجز که ارتباطی برقرار نمی‌شود، گرفتار شده‌ام. بنابراین، نمی‌توان "جز برای تمرین نویسندگان نوپا - که این‌طور نویسند - استفاده‌ای از آن کرد." (ص ۱۵۰) زبان کتاب را "زبان و بیانی من درآوردی و بی‌اصل و نسب و فاقد هرگونه انسجام حتی با پیام و قصه‌ای اصیل"؛ "مخلوق در هم جوش آقای رهگذر (سرشار)"، "کلاف سردرگم"، "نثری سرشار از پیمان‌شکنی‌های نگارشی، محتوایی و زبانی" خوانده، و در پایان نیز "نام این حالت" را "مرگ" نگارش فارسی (ص ۱۵۰) نهاده است. (تازه، این، غیر از طعنه و گوشه و کنایه‌ها و طنز و تمسخرهایی‌ست که در طول این نوشته، نثار اثر و نویسنده‌اش شده است.) به طوری که گمان نمی‌کنم در شش صفحه متن، آن هم در چارچوب ملاحظات مختلفی که کار نشر و اعتبار یک نشریه و بیم از تحریک عواطف خوانندگان و عکس‌العمل احتمالی شخص مورد نقد و ضرورت بی‌طرف‌نمایی و فقدان غرض و بغض در منتقد، ایجاد می‌کند، بتوان بیش از این، آن هم تنها به یک عنصر از عناصر یک اثر و نویسنده آن، تاخت و آنها را نواخت.

حدودی رعایت می‌شود. به این معنی که، به هر از راه رسیده تازه کاری اجازه داده نمی‌شود در ارتباط با کسانی که هم به لحاظ سنی و هم تجربه کاری در یک عرصه، سالهای دراز از او پیش‌اند، این‌گونه بی‌محابا تعرض کند. سنتز قلمی و کلامی‌ای هم اگر هست، معمولاً بین هم‌دوره‌ها، همسنخها و همقدهاست!

متأسفانه، ما اغلب از تعالیم دینی خود دور افتاده‌ایم. یا لاقلاً بسیاری از آنها را در زندگانی‌مان دخالت نمی‌دهیم. وگرنه در اسلام، سن احترام دارد. و در احادیث آمده است که یکی از بدترین جوامع، جامعه‌ای است که در آن احترام بزرگتران رعایت نمی‌شود. (نقل به مضمون) "قرؤا کبارکم"، خطاب پیشوایان الهی ما به ماست. این بزرگتری هم، ظاهراً صرفاً بزرگتری سنی است. هرچند شاید بتوان آن را به بزرگتریهای معنوی و حتی پیشکسوتی در یک کار و حرفه نیز تعمیم داد. همچنان که این احترام‌گذاری، هم شامل رفتار و برخورد می‌شود و هم حتی لحن، در بیان!

من متأسفم از اینکه به جای آنکه ما آموزگار معنوی جریانه‌های غیرمذهبی باشیم، به تدریج داریم رنگ و بوی آنان را به خود می‌گیریم!

آنچه در ارتباط با این نقد (؟) مرا متأثر کرد، نه ایرادهایی بود که نویسنده جوان آن، به نثر یک کتاب من گرفته بود - که نقد مؤدبانه، عالمانه و بی‌غرض، حق همه خوانندگان هر کتاب است - بلکه همین عدم رعایت حدود و حرمتها و زیرپا گذاشته شدن این قبیل ارزشهای اخلاقی و دینی در آن بود. از قضا، این تأثر مرا به این تحریک می‌کرد که با بی‌اعتنایی از کنار نوشته این ویراستار منتقد نادیده بگذرم و به اظهار کله‌ای، آن هم از شخص آقای ججوانی، قناعت کنم. اما بیم آنکه عده‌ای از خوانندگان عزیز آن نوشته و این پاسخ، تصور کنند که استحکام و کوبندگی آن نقد مسبب واقعی تأثر من بوده است، مرا ناگزیر از نقد آن نقد نیز

البته، در نشریات شبه روشنفکری و غیرمذهبی، مانند این جسارتها و گستاخی‌ها و حتی نوع شدیدتر آنها، نسبت به یکدیگر، از گذشته‌های دور رایج بوده است و همچنان هست. اما تا آنجا که من مشاهده کرده‌ام، در همان نشریات هم، حتی در همین ساخت و سازها، چارچوب و

کرد. امید، که باعث ملال خوانندگان فرهیخته این نوشته نشود:

نخستین نکته‌ای که در این ارتباط باید به آن اشاره کنم، در مورد میزان آشنایی منتقد جوان ما، با ویراستاری، به ویژه ویراستاری متون ادبی است.

واقعیت این است که اگر هیچ‌سند و مدرک دیگری هم وجود نمی‌داشت، همین یک نقد کافی بود که ثابت کند آقای احمد بروجردی، در حد و اندازهٔ عنوان "ویراستار" نیست. در مورد متنهای ادبی که اصلاً، و در مورد متون علمی و تحقیقی هم بیش و کم.

معمول این است که کسی که وارد حیطهٔ حساس نقد نثریک اثر می‌شود، به ویژه اگر عنوان ویراستار نشریه‌ای را که نقد خود را در آن به چاپ می‌رساند یکدک بکشد، نهایت سعی و تلاش خود را می‌کند که نثر خودش در آن مطلب، هیچ‌گونه لغزش و اشکالی نداشته باشد.

براین اساس، بی‌هیچ شبهه، این مطلب شش صفحه‌ای، بیانگر اوج توانایی و دقت آقای احمد بروجردی در امر ویراستاری است. اما این ویراستار منتقد شجاع، در اوج قدرت‌نمایی خود، بسیار ضعیف می‌نماید.

برای مثال، املاهای فارسی، جزء مقدماتی است که هر دانش‌آموز متوسطی، حداکثر تا پایان دورهٔ راهنمایی تحصیلی، باید آن را به خوبی بیاموزد، و البته منظورم از املاهای فارسی، بخش رسم‌الخط‌های هر دم تغییر یابنده و تابع سلاقی مختلف نیست. بلکه تنها صحیح‌نویسی صورت درست کلمات است. بنابراین، اگر کسی در این مرحله ابتدایی، همچنان دچار مشکل باشد، اصلاً حق ورود به وادی ویراستاری را ندارد.

آقای احمد بروجردی، با همهٔ دقتی که در نوشتن این نقد به خرج داده، مرتکب یک غلط املائی محرز، در همان صفحه و ستون اول نوشته‌اش شده است (به جای "صواب"، نوشته

است "ثواب")!

نثر این نقد، کاملاً معمولی، و خالی از هرگونه صنایع لفظی یا هنرنمایی‌های ادبی است. در چنین نثرهایی، احتمال لغزش و عدم بلاغت، به حداقل می‌رسد. اما دوست جوان منتقد ما، در همین شش صفحه متن ساده به دقت نوشته شده نیز نتوانسته نثر خود را از لغزش مصون نگاه دارد.

برخی از این موارد، به فراری است که در پی می‌آید: در همان بند (پاراگراف اول ستون اول صفحه اول نقد، به ارتباط بین چهار سطر و یک کلمهٔ اول بند با آنچه بعد از واگون نقطه (: آمده است توجه کنید!

یا:

"...افتخار ویراستاری متون مختلف امربوط به | این گروه‌های سنی را به بنده نیز واگذار می‌کنند..." (ص ۱۴۵، ستون ۱)

(واگذار کردن افتخار به کسی!)

"... کار<sup>(۱)</sup> را آن‌چنان تکان‌دهنده یافتم..." (همان) (منظور از کار، "نثر اثر" است، که البته این نکته نیز پس از ادامهٔ مطالعهٔ نقد، بر خواننده آشکار می‌شود)

"... به رغم بی‌ادعایی محض..." (همان) (ظاهراً دوست ویراستار منتقد ما، تصور می‌کرده است که "به رغم" یعنی "با وجود". در حالی که "رغم"، یعنی "کاری را به عکس کردن؛ خلاف میل کسی عمل کردن؛ کراهت". اکنون از این معانی، هریک را که بیشتر به جمله و مقصود آقای بروجردی می‌خورد جایگزین "به رغم" کنید، تا ببینید که جمله از کجا سردر می‌آورد!)

"به اعتقاد این خوش‌نشین جامعهٔ نشر و به ویژه حیطهٔ کودک و نوجوان..." (همان ص، س دوم) (یعنی آقای احمد بروجردی، خوش‌نشین "حیطهٔ کودک و نوجوان" است! حال آن که منظور

واقعی وی، خوش‌نیشینی در حیطة مربوط به کودک و نوجوان در جامعه نشر (۱) بوده است.

نثر متن از نظر نگارش فارسی و رعایت اصول صحیح نویسی (دستوری) متنی سالم و درست است؟ (همان)

نثر متن ... متنی سالم و درست است؟  
تا اگر سبک جدیدی در ویرایش پدید آورده است، برای تلمذ به محضرشان بروم. (همان)

(استفاده از فعل مفرد و ضمیر جمع، برای یک نفر. در یک عبارت).

علی‌رغم داشتن گروه ویرایش ... (ص ۱۴۶، س ۱)

در اینجا نیز ویراستار منتقد ما تصور کرده است علی‌رغم "باوجود"  
یکی از تالاشهای اصلی و جدی هر ویراستار باید این باشد که تا آنجا که ممکن است واژه‌های بیگانه را از نوشته‌های در دست ویرایش خود بردارد، و به جای آنها معادل‌های مناسب خودی بگذارد. آقای احمد بروجردی، ظاهراً این حساسیت مقدس را ندارد. (نگاه کنید به تعابیر ادیت و کاما، در ستون اول صفحه ۱۴۶ و ...)

منتقد جوان ما، تصور کرده است که بازآفرینی در ادبیات یعنی بازآفرینی متن ... (بازآفرین متن و ... (همان))! یعنی چیزی که حتی تصورش هم برای یک اهل فن، دشوار است!

وی با استناد به یک عبارت سه سطری از کتاب مورد نقدش، از "طولانی‌نویسی" در نثر آن انتقاد کرده است. در سومین ستون (ص ۱۴۶، س ۱) نقد خود وی، عبارتی هست که دقیقاً سیزده سطر است. حال آنکه عبارت مورد انتقادش بیش از چهار سطر معادل سطرهای نقد او نیست.

البته، استفاده از جمله‌های طولانی - و نه با تعبیر نادرست دوست جوانان: "طولانی‌نویسی" - در یک اثر، به ویژه اگر آن اثر، خاص کودکان یا نوجوانان باشد، پسندیده نیست. اما رطب خورده

منتقد جوان ما، تصور کرده است که بازآفرینی در ادبیات یعنی بازآفرینی متن ... (بازآفرین متن و ... (همان))! یعنی چیزی که حتی تصورش هم برای یک اهل فن، دشوار است!

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

منت رطب، می‌کند! (در این مورد، باز هم صحت خواهم کرد).

"در هر صورت، چه آقای رهگذر این مسئولیت را بپذیرند - که بعید هم نیست بپذیرند! - و چه نه - که آن وقت نمی‌دانم به کجا باید شکایت ببریم - جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؛ چرا که از یک سو پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال رفته و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة، زیر پا نهاده شده است) می‌شود. (همان)

منظور ویراستار منتقد ما از پذیرش مسئولیت، مسئولیت نثر کتاب مورد نقد، از نظر ویراستاری است. اما با همین توضیح هم، درک مقصود واقعی او از این عبارت، جز از راه حدس، گمان و پر کردن جاهای خالی و نارساییهای این عبارت در ذهن، از سوی خواننده، امکان‌پذیر نیست.

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

منظور ویراستار منتقد ما از پذیرش مسئولیت، مسئولیت نثر کتاب مورد نقد، از نظر ویراستاری است. اما با همین توضیح هم، درک مقصود واقعی او از این عبارت، جز از راه حدس، گمان و پر کردن جاهای خالی و نارساییهای این عبارت در ذهن، از سوی خواننده، امکان‌پذیر نیست.

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

من که متوجه نشدم به فرض که آقای رهگذر مسئولیت نثر کتاب خود را بپذیرد، دیگر چرا "جای خالی نام ویراستار در واقع [۹] باعث تأسف و دریغ و درد اهل قلم است؟" و بعد از آن، کیریم که بنا به ادعای آقای بروجردی، واقعاً "پیش‌کسوتی کانون در حیطة ادبیات کودک و نوجوانان ایران، دیرزمانی است که زیر سؤال است، ارتباط این بخش از عبارت با بخش اول آن (در هر صورت، چه آقای رهگذر...؟ چیست؟! ارتباط دنباله این مطلب (و از سوی دیگر حق مسلم ویراستاران خوب این حیطة زیرپا نهاده شده است) می‌شود؟ چیست؟"

از اینها گذشته، "پیش‌کسوتی" کانون، اگر واقعی بوده باشد - که از این عبارت بر نمی‌آید که غیر از این بوده باشد - که قابل نقض نیست! هر پیش‌کسوتی ممکن است روزی در حرفه خود افول کند و به حاشیه آن رشته رانده شود. اما این، ناقض پیشکسوتی وی نمی‌شود. او همچنان فضل

پیشکسوتی در آن رشته را خواهد داشت. منتها در این مرحله، یک پیشکسوت بازنشسته است.

با این تفاسیل، چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه به این نتیجه برسیم که منظور ویراستار منتقد ما "پیشتازی" بوده است؛ اما به دلیل نقص دانشش در لغت‌شناسی، به جای آن، تعبیر "پیشکسوت" را به کار برده؛ و باعث این مقدار گنگی و ابهام در عبارتش شده است.

و اما، سؤال آخر اینکه: اگر متن آقای رهگذر، توسط خودش ویرایش شده باشد، عدم درج نام یک ویراستار در شناسنامه کتابش، چرا "حق مسلم ویراستاران خوب این حیطه زیر پا نهاده شده است" و می‌شود؟! (تکند در لوای این نقد، یک سلسله اهداف صنفی نیز پیگیری می‌شود!)

"برای بررسی... با خود عهد کردم که: ...سلیقه‌ام را خفه کنم، گوش مطرح کردن را بیچانم، و... حرف دل مرا بزنم..." (همان ص، س ۲)  
 ("خفه کردن سلیقه"، به جای دخالت ندادن سلیقه شخصی؛ "بیچاندن گوش مطرح کردن خود"؛ سپس، تناقض میان دخالت ندادن سلیقه شخصی در قضاوت، اما در نهایت، "حرف دل خود را زدن")

"... نثری به ظاهر قدیمی و مناسب با حال و هوای پیام..." (همان)

(در ادبیات داستانی، نثر را متناسب با موضوع و حال و هوای داستان انتخاب می‌کنند نه "مناسب" با حال و هوای "پیام". زیرا از این نظر، ارتباطی بین نثر و پیام وجود ندارد. یک پیام واحد، بسته به اینکه در چه قالبی ریخته شود، چه پیرنگی برای آن تدارک دیده شود، از طریق چگونه شخصیت‌هایی بیان شود، و ماجراهای آن در چه مقطع زمانی و کدام مکان رخ بدهد، ممکن است داستان‌هایی با نثرهای متفاوت ایجاد کند.

از این گذشته، در اینجا واژه "مناسب" باید به کار برود، نه "مناسب". اما کامل این عبارت،

اشکالات دیگری هم دارد:

"...دریافتم که با نثری... روبه‌رو هستم که نویسنده محترم با... می‌خواهد رنگ نثری کهن به نثر خویش بزند." (همان)

(شکل درست و سلیس عبارت مذکور این است: "...دریافتم که با نثری روبه‌رو هستم که نویسنده محترم با... می‌خواهد رنگی باستانی (کهن) به آن بزند.")

"...فکر کردم دلیل کاربرد آن باید... باشد." (همان) (به جای "...فکر کردم دلیل استفاده از آن باید... باشد.")

"در پایان [مطالعه] دو کتاب، تنها دلیلی که برایم باقی ماند، ضعف فقه‌اللغه بازآفرین محترم بود و بس." (همان)

(منظور ویراستار منتقد ما از "دلیل"، "استنباط"، یا تعبیری قریب به آن است - که البته، باقی عبارت نیز، متناسب با آن، باید تغییر کند.)

"کار زمانی بودار [!] شده است که در سطر بعدی... همین صفحه با نوعی دیگر از... روبه‌رو می‌شوید: (ص ۱۴۸، س ۱)

(عدم تطابق زمان افعال عبارت با یکدیگر؛ شده است؛ می‌شوید.)

"...کاربرهای شالوده‌شکن..." (همان)

("کاربری" یعنی "عمل کاربر؛ فیصله امور؛ به انجام رسانیدن کارها به سرعت و خوبی". در فارسی، ترکیب و تعبیر "شالوده‌شکنی" نیز نداریم. زیرا "شالوده"، "شکستنی" نیست. حال، با این تفاسیل، کشف معنی این عنوان، به عهده خود شما!

راهنمایی: ظاهراً منظور ویراستار منتقد ما از این عنوان، استفاده از ترکیب‌هایی در نثر کتاب مورد نقدش است، که از نظر خودش، از اساس، با قراردادهای پذیرفته شده و رایج در این زمینه، منافات دارد و در تضاد است.)

"...شما را آشنا کرده و رجوعتان می‌دهم به..."

(همان)

استفاده از حرف ربط "و" پس از یک "وجه  
وصفی".

"...لای پرائتزر..." (همان، س ۲)

(به جای "داخل" یا "درون" پرائتزر. این تعبیر،  
باز هم تکرار شده است.)

"در جمله... که نثر داستانی، حالتی مشابه به  
نثر مقاله‌ای یا گزارشی داده است." (ص ۱۴۹، س ۱  
و ۲)

"(که "زاید است؛" به "زاید است؛" داستانی" باید  
"داستان" باشد، یا به کلی حذف شود؛ "داده" باید  
تبدیل به "یافته" شود. به این ترتیب: "در جمله...  
نثر، حالتی مشابه نثر مقاله‌ای یا گزارشی یافته  
است.)"

چنین به نظر می‌رسد که ویراستار ما، نام  
نشانه نقل قول یا تأکید (گیومه) به گوشش  
نخورده است:

"در ضمن بگذریم از اینکه (») اول این جمله  
وجود ندارد. شاید هم (») آخر آن اضافی است."  
(همان ص، س ۲)

(در واقع، در این عبارت، بیان، گاه حالت  
لال‌بازی (پانتومیم) به خود می‌گیرد. ضمن اینکه دو  
کمان (پرائتزر)ها در این عبارت، زایدند و به غلط  
مورد استفاده قرار گرفته‌اند (دوست جوان  
ویراستار ما، موارد استفاده از دو کمان (پرائتزر) را  
نیز درست نمی‌شناسد؛ پیش از "اول" حرف اضافه  
"در" لازم است، و گیومه داخل پرائتزر دوم، باید رو  
به سمت راست (») داشته باشد.)

"...تمامی پدیدآورندگان، از نشر دانشگاهی  
گرفته تا فلان روزی‌نامه و ورزشی، آنها را به غلط و  
از سر ندانم‌کاری به کار می‌برند." (همان)

(حتی با عطف به بخش ابتدایی عبارت، فهمیده  
نمی‌شود که منظور از "پدیدآورندگان" چیست؟  
زیرا اگر منظور، پدیدآورندگان آثار قلمی" هم  
باشد، این موضوع ربطی به ناشران و مجله‌ها

ندارد. آنان فقط آن هم احتمالاً - تدارک بیننده، و

ناشر این آثارند، و نه پدیدآورندگان آنها.)

"...تلاش نویسنده در آفرینش نثری همسنگ

زمان و مکان داستانهایش..." (ص ۱۵۰، س ۱)

(من که متوجه نشدم نثر یک اثر، چگونه  
می‌تواند "همسنگ" زمان و مکان آن شود!)

"...در تلاش دستیابی و ایجاد آن هماهنگی  
بسیار ضروری و..." (همان)

(پس از "دستیابی"، حرف اضافه "به" لازم است.  
که در آن صورت، تغییرهای دیگری نیز در ترکیب  
جمله، لازم می‌آید.)

"از این نثر، نمی‌توان الگویی مشخص و  
کاربردی برای جوانترها تراشید؛ نمی‌توان جز  
تمرین نویسندگان - که این‌طوری ننویسند -  
استفاده‌ای از آن کرد؛ حتی نمی‌توان فریاد "هل من  
مبارز" سرداد." (همان)

(در این مورد، تعبیر "الگوتراشی" صحیح  
نیست، بلکه به جای آن باید "ارائه الگو" قرار گیرد.  
("الگویی... ارائه داد") بعد از "نمی‌توان" دومی، کلمه  
"برای" باید اضافه شود. در مقابل "از آن"، زاید است.  
حتی نمی‌توان فریاد "هل من مبارز" سرداد" نیز، با  
صورت فعلی عبارت، جایی در انتهای آن ندارد.  
زیرا صورت واضح فعلی عبارت، در این ارتباط،  
این می‌شود: "از این نثر... نمی‌توان فریاد "هل من  
مبارز" سرداد." که معلوم است که صحیح نیست.

"...تکتک آحاد..." (همان ص، س ۲)

("تکتک"، فارسی همان "آحاد" است و "آحاد"،  
همان عربی "تکتک". استفاده از هر دوی آنها در  
کنار هم، عملی حشو است؛ و حالتی مضحک ایجاد  
می‌کند.)

"...با زبان و بیانی... فاقد هرگونه انسجام؛ حتی  
با پیام و قصه‌ای اصیل، آن هم از آمنه(س) روبه‌رو  
می‌شوند و پس می‌زنند..." (همان)

(انسجام زبان و بیان یک داستان با پیام و  
قصه‌ای اصیل" هم از آن حرف‌هاست! "از" باید تبدیل



به "درباره" شود. زیرا در حالت فعلی، معنی این بخش از عبارات این می‌شود که قصه مورد نظر ویراستار منتقد ما، توسط حضرت آمنه (س) نوشته شده است:

"... چه چیزی را عاید خواننده می‌کند؟" (همان)  
 ("را" زاید است. "ی" چیزی، درست‌تر آن است که حذف شود.)

"با بستن کتاب با من سخن بگو، مادر!" از خود می‌پرسم چرا باید همین چیز را درباره کتاب... نیز نوشت...؟ این بود که دست از آن دیگری شستم و سکوت اختیار کردم." (همان)

(تغییر نادرست زمان افعال از "مضارع اخباری" به "گذشته ساده". در ضمن، پس از حرف اضافه "و"، ترکیب "در مورد آن" یا تعبیری مشابه آن، باید اضافه شود. اما حتی با انجام این کار و صحیح شدن شکل نگارشی عبارت، اشکال منطقی نهفته در آن، رفع نمی‌شود. برای رفع آن، باید به جای "سکوت اختیار کردم"، مثلاً نوشته شود: "تصمیم گرفتم به آن نپردازم".

در عبارت آخر نقد ("خواننده به فدای تو باد...") نیز آقای احمد بروجردی، بی‌آنکه این اجازه را از سوی خوانندگان داشته باشد، از آن مایه گذاشته و در واقع به آنان توهین کرده است. کاری که اصلاً پسندیده نیست؛ و قطعاً از سوی آنها با اعتراض و تقبیح مواجه خواهد شد.

لغزشهای نگارشی این شش صفحه نوشته، بیشتر از اینهاست. ضمن آنکه اشکالهای متعدد رسم الخطی و مربوط به علایم نگارش را هم باید به اینها افزود.

حال سؤال من از آقای حجوانی این است که شخصی با این مایه و پایه دانش از زبان فارسی و قواعد آن، آیا صلاحیت و حق آن را دارد که به نقد نثر اثر دیگران، به ویژه کسانی که دهه‌هاست آبرومندانه و با جدیت به کار در این عرصه مشغولند، بپردازد؟ و آیا نقد چنین کسی، اصولاً

می‌تواند حاوی نکاتی باشد که به خواننده اثر یا نویسنده آن خدمتی کند؟!

بسیار بعید به نظر می‌رسد که کسی این "نقدتقد" را با دقت خوانده و متوجه شده باشد، و به این پرسش، پاسخ مثبت دهد. با این همه، برای آنکه مبدا کسی مدعی شود که از پاسخ مستقیم به خود نقد، طفره رفته‌ام، به اشکالهای مطرح شده توسط نامبرده نیز پاسخ می‌دهم: تا آشکار شود که لکننت وی تنها در بیان نیست؛ بلکه در دریافت و سنجش و ارزیابی زبان فارسی نیز دچار مشکل است.

آقای احمد بروجردی، در بخش تحت عنوان "ضعف تألیف" نقد خود، نوشته است که من "تنها با ترجمه سرانجام یا عاقبت و یا حتی بالاخره" به فرجام "کوشیده‌ام رنگی باستانی به نثر خود بزنم. حال آن که چه نقد آقای رحماندوست و چه ادامه نقد خود او، به روشنی ثابت می‌کند که این ادعا چه قدر بی‌اساس است؛ و کار، چه قدر فراتر از اینهاست.

سپس به استفاده از فعل "گشت" به جای "شد"، ایراد گرفته است. در حالی که اگر فقط اندکی در متون کهن و کلاسیک ادبی مطالعه می‌داشت، می‌دانست که این کار، پیش از من، به کرات، در نثر و نثر عالیترین آثار ادبی کشور، صورت گرفته است:

"یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور."  
 (حافظ)

"یکی علامه عصر گشت و دیگری عزیز مصر."  
 (سعدی؛ گلستان تصحیح فروغی؛ ص ۸۹)

اما در فرهنگهای لغت امروز نیز، یکی از معانی واژه "گشته"، "شده" ذکر شده است. کافی بود آقای بروجردی سری به دمدست‌ترین فرهنگ لغتها می‌زد تا ما و خوانندگان، به نوشتن و خواندن این توضیحات پیش پا افتاده، مجبور نمی‌شدیم. در عین حال که، من بسیار به ندرت، از این فعل استفاده کرده‌ام.

ویراستار منتقد ما، سپس از استفاده از ترکیب

بیشتر شود. چنین استثناهایی در این نثر پذیرفته است. با این شرط که در همین بخشها نیز، نویسنده باید بکوشد که محل مکثهای عبارت یا جمله‌اش، در همان نقاطی باشد که خواننده نیاز به تجدید نفس پیدا می‌کند.

اینها را برای این توضیح دادم که نامبرده اظهار علاقه به "تلمذ" کرده بود، وگرنه، آن عبارت مورد ایراد وی، برای یک دانش‌آموز دوره نظری یا حتی راهنمایی تحصیلی، طولانی و غیرمتعارف تلقی نمی‌شود. ضمن آنکه نمی‌دانم، به چه قصد و نیتی، پس از آوردن همه عبارت مذکور، با قرار دادن نقطه‌چین (...) در انتهای آن، کوشیده بود به خواننده مطلب چنین القا کند که آن عبارت مورد نقد، همچنان ادامه دارد (خدا می‌داند تا کجا)؛ اما ایشان بزرگواری به خرج داده، و برای ملاحظه حال خواننده و جلوگیری از اطناب کلام، از آوردن بقیه آن خودداری کرده است؛ اضافه بر اینها، من متوجه نشدم چرا منتقد ویراستار ما تصور می‌کرده است که استفاده از جمله‌ها و عبارتهای طولانی - ته با آن تعبیر نادرست: "طولانی‌نویسی" - "مختص" ("فقط"، در اینجا حشو است) فرنگیان است؟! اما همه آن عبارت طولانی، این است:

"از پس روزگاری دراز که حبشیان بر یسن فرمان رانده بودند، اینک سیف، که خود از خاندان شاهان پیشین آن دیار بود، به دستگیری کسرای ایران، بر آنان چیزه گشته بود، و فرمانروایی یمن را به دست گرفته بود."

ایراد بعدی نامبرده، به افتادن فاصله‌ای پنج سطرگی بین بیان علاقه محمد خردسال به نیبا، و دایه‌اش بود.

این اشکال هم وارد نیست. زیرا به خلاف تصور آقای بروجردی، پیوند بین مطالب مطرح شده در یک مجموع، همیشه و صرفاً با کلماتی خاص برقرار نمی‌شود. بلکه این پیوند، صورت‌های دیگری نیز می‌تواند داشته باشد. یکی از آنها، پیوند

"آنکاما ایراد گرفته، و پس از نثار مبالغی طعنه و کنایه به من، آن را غلط و نتیجه "ضعف فقه اللغة" من دانسته است. او ادعا کرده است که "آنک" به معنی آن زمان که است؛ و معمولاً یا اقا همراه نمی‌شود.

من احتمال می‌دهم فرهنگ لغتی که در دسترس دوست جوان ماست؛ فرهنگ کامل و دقیقی نیست. در نتیجه، باعث صدور احکامی از سوی وی شده، که اعتبارش را، حتی به عنوان یک ویراستار کاملاً معمولی - چه رسد به ویراستار منتقد - به زیر سؤال برده است. وگرنه چگونه ممکن است در یک متن شش صفحه‌ای، یک نفر مدعی ویراستاری و نقد، دچار چنین خفاهای فاحشی در مورد معنای کلمه‌ها شود؛ و هم برای خود و هم برای دیگران، مشکل بیافریند؟

"آنک"، کلمه‌ای است دال بر اشاره به دور؛ اعم از مکان و زمان. آنگاه، آنجا، مقابل اینک، البته در رسم‌الخط گذشته، گاه "آن که" را به صورت مخفف "آنک" می‌نوشتند. اما در جمله من، به روشنی مشخص است که منظور، همان صورت اصلی "آنک"، به معنی اشاره به زمان دور است، نه مخفف "آن که".

در مورد ایراد بعدی دوست ویراستارمان به یک جمله طولانی کتاب، باید بگویم که من خود جزء اولین کسان در بعد از انقلاب بوده‌ام که درباره نثر و زبان مناسب آثار کودکان و نوجوانان مطلب نوشته‌ام، نقد کرده‌ام و بارها آن را به دیگران درس داده‌ام. بنابراین، در هنگام نوشتن برای این گروه‌های سنی، به این موضوع توجه، و نسبت به آن، علم دارم. ایشان اگر نویسنده می‌بود، می‌دانست که در یک داستان، گاه به ضرورت صحنه و ماجرای که در حال وقوع است یا حسنی که نویسنده می‌خواهد از حال و هوای آن فرافراز خاص از داستان به مخاطب منتقل کند، طول برخی جمله‌ها و عبارت‌ها ممکن است به ناگزیر، قدری



معنوی (پیوند از طریق معنی) است (همچنان که "قرینه"ها در زبان نیز، گاه لفظی و گاه معنوی اند). ضمن آن که خود علامت نقل قول "گیومه"، که کل صحبت‌های برکه، به صورت پیوسته در آن آمده است، القاکننده نوعی دیگر از پیوستگی بین کل مطالب بیان شده از سوی اوست. محور اصلی صحبت‌های برکه در این بخش نیز، همین علاقه محمد خردسال به افراد مختلف و... است.

به عبارت دیگر، این مانند آن است که کسی تحت عنوان - مثلاً- "بهار"، شروع به نگارش انشایی کند. خود عنوان انشا، کاملاً تکلیف خواننده را، با متنی که پیش رو دارد، روشن می‌کند. همچنان که این عنوان، این فایده را هم برای نویسنده دارد، که پس از طرح یک مطلب مهم راجع به موضوع انشایش، چنانچه احساس نیاز به دادن توضیحاتی فرعی - در همان ارتباط - برای مخاطبان خود کرد، بی‌دغدغه - البته در حد معقول - آن توضیحات را ارائه کند؛ و سپس دوباره به اصل مطلب برگردد؛ بی‌آن که حتی در این بازگشت‌های مجدد، هر بار خود را ملزم ببیند که برای خواننده توضیح دهد که موضوع اصلی انشایش چه بوده، یا ارتباط اصلی این قسمت با بخش یا بخش‌های قبلی چیست.

در نگارش یک مطلب، معمولاً نویسنده، در ابتدا، یک سلسله موضوعها و موارد را مطرح می‌کند. آنگاه، پس از بحث راجع به تک‌تک آن موارد، یا تحلیل و تفسیر و قبول یا رد آنها، در پایان، نتیجه مورد نظر خود را می‌گیرد.

در اینجا، بخشی قابل توجه از انکای نویسنده، بر حافظه خوانندگانش است. در چنین مواردی، خواننده‌ای که نتواند اطلاع ساده‌ای را که در چهار - پنج سطر پیش به او داده‌اند در خاطر نگه دارد، باید مشکل را در ساختمان ذهن خود بجوید، نه در شیوه نگارش نویسنده. اما گذشته از این سخنان، ارتباط بین علاقه محمد به جد و سپس به دایه‌اش،

آن قدر تنگاتنگ و حیاتی نیست که حتی اگر خواننده‌ای با آن مختصات ذهنی، در یک لحظه آن را به خاطر نیاورد، خللی جدی در بهره‌گیری‌اش از داستان پدید آید.

پس از این ایراد، آقای بروجردی با آوردن چند عبارت و جمله از کتاب و ایجاد یک شبهه کلی در ذهن خوانندگان، بی‌آن که دلیلی روشن و علمی برای اشکال احتمالی موجود در آنها ذکر کند، قضاوت را به عهده خواننده‌ها واگذار کرده و گذشته است!

من که نویسنده این متنم و ده‌هاست با کتاب و نوشتن و ویرایش و نقد ادبی سروکار دارم، با خواندن این مطالب، متوجه ایرادهای مورد نظر دوست منتقدمان نشدم. خدا به داد خوانندگان عادی نقد برسد! ضمن آن که باید اشاره کنم که گاه، این واگذار کردن قضاوت به خوانندگان، ناشی از ضعف منطقی و نارسایی بیان منتقد است.

برای نمونه، ایشان عبارت "بهارگاه بود، و گرما را زهر چندان نبود" را از کتاب ذکر کرده و در نقد آن فقط نوشته است: "به ترکیب بهارگاه و نوع خوانش این ترکیب و "گرما را زهر چندان نبود" توجه بفرمایید." یا در نقد عبارت بعدی نوشته است: "به کاربرد "اما"، "بر فرازش"، "در آسمان" و نقش آنها توجه بفرمایید." و ما توجه کردیم و خیلی هم توجه کردیم. اما باور کنید متوجه ایراد مورد نظر ایشان نشدیم! آنگاه با توجه به سوابق دانشی و مهارتی و قوه انتقاد ادبی‌ای که در حین مطالعه همین چند صفحه نقد از آقای بروجردی به دست آورده بودیم، به این نتیجه رسیدیم که حتماً اینها هم ایرادهایی از نوع همان ایرادهای قبلی است؛ و آنها را جدی نگرفتیم؛ و با لبخندی معنی‌دار، از کنارشان گذشتیم!

تنها برداشت شخص من از این ایرادگیری‌ها این بود که به احتمال قریب به یقین، ویراستار منتقد ما، فاقد آشنایی کافی با نثرهای ادبی، به

دیدار آن نبری؟" بار سؤالی - خواهشی ندارد و... هم، من که متوجه نشدم چرا، زیرا برای این ادعا، دلیلی ذکر نشده است.

ویراستار منتقد ما، آنگاه، تحت عنوان "شیوه نقل قول نویسی"، به وارد کردن ایرادهایی دیگر به متن "با من سخن بگو، مادر" پرداخته است.

وی، تا پیش از مطالعه این کتاب، "یقین" داشته است که نقل قول نویسی تنها بر دو نوع است: یا راوی داستان در حال نقل گفتگوی داستان است، که در این صورت، جمله مورد نظر ایشان بایستی این طور نوشته می شده است:

روزی مرا گفت: "مزار پدر من در کجاست؟" (یعنی علامت نقل قول حتماً به ابتدا و انتهای گفته افزوده می شده است)

یا شخصیت‌های داستان در حال گفتگو با هم‌اند، که در این صورت، جمله پیشگفته بایستی این طور نوشته می شده است:

"(مثلاً) - از چه در من خیره‌ای؟" - مزار پدر من در کجاست؟" (یعنی توضیحات راجع به گوینده یا گویندگان، حذف می شد.)

باز چون ویراستار منتقد ما اظهار علاقه به "تلمذ" کرده بود، محض اطلاعش لازم است بگویم: آن یقین، مبنای درست و محکمی نداشته است. بی شک ایشان اگر مطالعه بیشتری می داشت یا در مطالعات خود دقت بیشتری به خرج داده بود، قطعاً به چنین یقینی نمی رسید.

اولاً به خلاف تصور آقای بروجردی، وقتی آورده می شود: "... گفت:..." حتماً لازم نیست گفته شخص مورد اشاره، در داخل علامت نقل قول (به تعبیر ایشان: «»)) بیاید. اگر هم دیده می شود که در برخی نوشته‌ها، نویسندگان یا ویراستاران اصرار دارند که این کار را بکنند - در هر مرتبه و مقام که می خواهند باشند - عملی حشو و بدون دلیل و منطقی انجام می دهند. این قبیل افراد، اغلب به صورت طوطی وار و قالبی و بدون تأمل، به این کار

ویژه از نوع کهن آن، است. او حتی با شعر نیز به اندازه کافی مانوس و دمخور نبوده است. در نتیجه، ذهنش، در مقابل وزن و موسیقی و آهنگ کلام و ظرافتهای نثری دیگر از این قبیل، نه تنها پاسخ مناسب نمی دهد، بلکه گاه دچار واکنشهای معکوس می شود. به همین سبب نیز، اصلاً جواز ورود به نقد نثرهایی از این قبیل را ندارد.

در یکی از این موارد، ویراستار منتقد ما تصور کرده است که "تاخت و تاز"، عملی است که فقط می توان آن را به "اسب" نسبت داد. بنابراین، نسبت دادن آن به کودکان، از کنایان وحشتناک و قبیح است:

"... گذرگاههای فراخ و صاف، و میدانچه‌های گسترده یشرب، کودکان این شهر را امکانهایی بسیار از بهر تاخت و تاز و جست و خیز و بازیهای گونه گونه فراهم ساخته بود..."

این در حالی است که اولاً از این عبارت نمی توان صددرصد چنین استنباط کرد که بچه‌ها خود در مقام یک اسب می تازند. هر چند بچه‌ها در بازیهای کودکانه خود گاه سوار بر اسبی چوبی می شوند یا در عالم خیال خود را سوار بر اسب، تصور می کنند؛ و در همان حال می تازند و به جنگ و کریز با دشمن فرضی می پردازند.

اقاباً بی این استنباط نیز، استفاده از "تاخت و تاز" در این عبارت، مشکلی ایجاد نمی کند. زیرا اگر دوست جوان ما، یا گنجینه دقیقی از واژه‌ها در ذهن یا فرهنگ لغت صحیحی در دسترس می داشت، با یک مراجعه ساده به یکی از آنها، درمی یافت که "تاخت"، "تو" و "تویدن" نیز معنی می دهد. همچنان که "تاز"، با این ترتیب، درمی یافت که نکرانی‌اش از بابت ناراحتی کودکان از این تعبیر، از اساس، موردی نداشته است. همچنان که، به کمک طلبیدن خداوند، از سوی خودش.

در مورد اینکه چرا "نبری" در جمله "مرا به

مبادرت می‌ورزند.

علامه نگارشی چیزهایی تحمیلی، قراردادهایی بی‌منطق، یا نشانه‌هایی برای تزیین متن نیستند. هر یک از آنها تعریف و موارد استفاده‌ای دارد؛ و صرفاً برای ایجاد سهولت و دقت در انتقال منظور نویسنده به مخاطب و مطالعه‌متون، وضع و پیشنهاد شده است.

یکی از موارد استفاده از گیومه، تعیین مرز مطالب متفاوت و جلوگیری از تداخل آنها در یکدیگر است. بر همین اساس، در چنین مواردی، هرگاه بیم چنین مشکلی نرود، خود به خود، نیاز به استفاده از آن، از بین می‌رود.

در نوشتن گفتگوها، اگر گفته در سطر یا سطرهای مستقلی بیاید، به نحوی که با اتمام آن، نوشته به سر سطر یا بند (پاراگراف) جدید برود، خود به خود، مرز هر گفته از گفته‌های دیگر، یا گفتار از توصیف و توضیح نویسنده، مشخص است؛ و مشکل تداخل و ابهام در این ارتباط، وجود ندارد. بنابراین، در این موارد، استفاده از گیومه، عملی زاید، بیهوده و بی‌منطق است. فرقی هم نمی‌کند که عده زیادی، بدون تأمل و تفکر و صرفاً از روی عادت و تقلید کورکورانه، این نکته را رعایت نکنند، یا اینکه بکنند.

بنابراین، اگر من، در چنین مواردی، از گیومه استفاده نکرده‌ام، به این دلایل محکم و معقول و مستند بوده است. بنابراین ذنب لایغفری مرتکب نشده‌ام که کسی را آن‌گونه به استفاد کردن برانگیزد. مشکل از خود منتقد است، که برخی مطالب را نمی‌داند؛ و از آن بدتر این که، نمی‌داند که نمی‌داند. و با همین بضاعت، بر مسند قضاوت و صدور حکم می‌نشیند و...

نکته دیگری که منتقد ویراستار ما لازم است در همین ارتباط بداند این است که تنها هنگامی که یک راوی گفته‌ای را نقل می‌کند، گفتار مذکور، به آن شکل اول مورد اشاره ایشان نوشته نمی‌شود، بلکه

در یک داستان با زاویه دید دانای کل یا دانای کل محدود نیز می‌تواند چنین روایی جاری باشد. به عکس، در شیوه بیان اول شخص هم، همیشه، گوینده و گفتارش، به آن شکل اول مطرح نمی‌شوند. بلکه به اقتضای مورد، می‌توانند با هریک از این دو شکل یا ترکیبی از هر دو، مطرح شوند.

اما از اینها که بگذریم، ویراستار منتقد ما بهتر بود وارد قدرت‌نمایی در عرصه نثرهای ادبی و تاریخی نمی‌شد. چه، بلافاصله، ضعف مفرطش در این مسورد، آشکار شده است. (از چه در من خیره‌ای؟" به جای "از چه رو به من خیره شده‌ای") در همین ارتباط، آقای بروجردی، از کتاب مورد نقد خود، آورده است:

"چون او را گفتم "در دارالنابعه، در یثرب"، گفت "مرا به دیدار آن نبری؟"

سپس این را "نوعی دیگر از نقل قول نویسی ابداعی آقای رهگذر" خوانده و اظهار داشته است:

"- در حالی که - بر همان قیاس شماره (۱) | ۱ | نیابستی داخل پیرانتز قرار می‌گرفت | باید | (بایستی) | می‌نوشت:

چون او را گفتم: "در دارالنابعه، در یثرب"

گفت: "مرا به دیدار آن نبری؟"

یا به این دلیل که تمام جمله‌ها نقل قول راوی داستان است:

چون او را گفتم: "در دارالنابعه، در یثرب، گفت:

مرا به دیدار آن نبری؟" (ص ۱۴۸، س ۱)

برای اطلاع ایشان باید بگویم: اولاً این شیوه نقل قول نویسی، چندان هم ابداع آقای رهگذر نیست. منتها، ما وقتی که مطالعه‌مان کم است، هنگامی که برای نخستین بار به مطلب یا نکته‌ای در یک نوشته برمی‌خوریم، به دلیل خالی‌الذهن بودن، تصور می‌کنیم که آن مطلب یا نکته، برای اولین بار است که مطرح شده است (در واقع نوع جهان‌بینی براساس "خودمداری" یا "خودمرکزبینی").

بود و کوچه‌های خاکی و فراخ آن را نادرست تصور کرده و پیشنهاد داده است که به جای آن "یثرب بود و کوچه‌های آن قرار گیرد." این آیا تویی که این‌سان دسته و پایسته و ناتوان اسیر این خاک تیره گشته‌ای" را غلط تلقی کرده، و صورت درست آن را چنین دانسته است: "آیا تویی عبدالله! که این‌سان دست و پایسته و ناتوان، اسیر خاک تیره‌ای"

این‌گونه ایرادها نیز مرا به این نتیجه رساند که ویراستار منتقد ما، به خلاف ادعایش، متأسفانه با مقوله سبک و لحن و جنس در نثر نیز بیگانه است. وگرنه هرگز، آن هم با این تهور، چنین پیشنهادهای خطرناکی نمی‌داد.

به عبارات دیگر، اگر بنا باشد این توصیه دوست منتقدمان به کل ادبیات تعمیم داده شود، بخش بزرگی از شعرها صورت نثر به خود خواهند گرفت، و همه نثرهای خاص نیز به نثرهایی ساده و شبیه به هم، که انگار از یک قالب - قالب ذهن آقای بیروجردی - درآمده‌اند، تبدیل خواهند شد.

برخی دیگر از ایرادهای ویراستار منتقد ما در این بخش، در مورد رسم‌الخط است. در این ارتباط، در یک مورد، وی ادعا کرده است که در جمله "باکت از هیچ نباید باشد"، "باکت" بایستی "باکات" نوشته می‌شد. یا معتقد است به جای "یا کخو" باید "یا کخو نوشت، اما نگفته است که چرا.

کلاً، در مورد رسم‌الخط فارسی، و این که چه کلمه‌ها، پیشوندها و پسوندهایی دقیقاً باید به واژه‌های قبل یا بعد از خود بچسبند، در میان صاحب‌نظران، یک اتفاق نظر عمومی وجود ندارد. به همین سبب، در این‌گونه موارد، کمتر می‌توان نظر و رسم‌الخطی را کاملاً رد یا تأیید کرد. زیرا حداکثر قضیه این است که شخص مورد انتقاد می‌گوید: "من بیرو نظر مورد قبول شما نیستم، و منشی مخالف آن را قبول دارم." مگر آن که ملاحظات

در ثانی، این شیوه، اگر کاملاً ابداعی هم باشد، به صرف ابداعی بودن، نمی‌توان آن را رد کرد. از قضا، ابداع در هر کار، اگر سنجیده و با پشتوانه باشد و به تکامل آن رشته کمک کند، خود یک فضل برای صاحب آن تلقی می‌شود، نه ضعف.

من، براساس همان توضیحی که در ابتدای این بخش از بحث راجع به این مورد استفاده از کیومه دادم، آنجا که گفتارها به طور مجزا و با مکت کامل در میان آنها بیان شده‌اند، آنها را در سطرها یا بندهای مستقل آورده‌ام، و از کیومه نیز استفاده نکرده‌ام. اما هنگامی که لحن راوی سرعت می‌گیرد و گفتارها به طور پیوسته (بدون مکت کامل بین آنها) نقل می‌شود، با حذف دو نقطه علامت توضیح، و آوردن گفته‌ها به دنبال یکدیگر (در یک بند)، این حالت بیانی و لحن را القا کرده‌ام. اما برای درهم نشدن مرزها، به ضرورت، از کیومه استفاده کرده‌ام. کجای این کار اشکال دارد یا غلط است؟

البته شاید باید به کسانی که قواعد استفاده از علائم نگارشی و این قبیل نکات ویرایشی را نه در نظر و عمل و تفکر توأم، که صرفاً از کتابها یا آموزشهای دست و پا شکسته و ابتدایی آموخته‌اند، حق بدهیم که متوجه این نکات ظریف نشوند. اما در این میان، گناه نویسنده چیست؟

بخش بعدی نقد دوست منتقدمان، تحت عنوان "کار بریهای شالوده‌شکن" است. که پیشتر نشان دادیم دو غلط محرز در این عنوان دو کلمه‌ای هست (در واقع عنوان مذکور، از اساس غلط است).

در این بخش، ایشان برخی عبارات و جملات کتاب را که نادرست تشخیص داده ذکر کرده، و خوشبختانه، خطر کرده، و در مورد برخی از آنها، صورت درست مورد تصور خود را ذکر کرده است؛ مثلاً "بر سینۀ دشت در درخشش بود" را به سبب وجود حرف اضافه "در" در آن، نادرست دانسته، و پیشنهاد کرده است که به جای آن، "بر سینۀ دشت می‌درخشید" قرار گیرد. پس، یثرب

خارج از این مقوله، محور قرار گیرد.

در مورد کلمه‌های 'مرکب' هم، قاعده سابقه‌دارتر این است که این کلمه‌ها، در صورت نهایی، خود یک کلمه واحدند. بنابراین، قاعده عمومی نوشتن آنها این است که به هم بچسبند؛ مگر آن که خواندن کلمه دشوار، یا شکل ظاهری آن زشت شود. یعنی 'قاعده' همان چسبیدن است؛ و مواردی که کلمات به هم نمی‌چسبند، استثناء است. بعدها بود که گروهی دیگر پیدا شدند که معتقد بودند بهتر است این قبیل کلمه‌ها، جدا از هم نوشته شوند. اما این گروه نیز، استثنائاً پذیرفتند که بعضی کلمات مرکب پرمصرف، که شکل چسبیده نوشته شده آنها در طول زمان در ذهنها تثبیت شده است، به همان صورت چسبیده گذشته، نوشته شوند.

می‌بینیم که در اینجا، بحث 'استحباب' و 'کراهت' مطرح است، نه 'جوب' یا 'حرمت' یعنی در یک چشم‌انداز کلی، نه این غلط است و نه آن درست، مگر آن که ویراستاری معتقد باشد که همه وظیفه دارند از سلیقه و انتخاب او در این مورد، تبعیت کنند.

ایراد دیگر ویراستار منتقد ما، در مورد چسبیدن یا نجسبیدن علامت جمع 'ها' به اسامی یا صفات است. برای اطلاع آقای بروجردی باید بگویم: شیوه به کار گرفته شده در این مجموعه در این مورد، این بوده است که علامت جمع 'ها' به اسامی یا صفات بسیط یا مرکبی که می‌شود آنها را چسبیده به هم نوشت، بچسبند. اما در مورد اسامی یا صفتهای مرکبی که جدا از هم نوشته می‌شوند، همچنین، هنگامی که علامت جمع مذکور مربوط به بیش از یک اسم یا صفت باشد - که به دنبال یکدیگر آمده‌اند- 'ها' جدا نوشته شود. به همین سبب 'ها' در 'اشکها'، 'نگاهها'، 'بازیها'، 'آنها'، 'سبزیها'، 'شدها' و... چسبیده و در 'چرخ‌زدن‌ها'، 'بی‌پروایی‌ها' و... جدا نوشته شده است.

این، فرمولی چندان پیچیده یا غیرمنطقی، نیست. قانع‌کننده هم هست، زیرا در کلمه مرکبی که اجزای آن، جدا از هم نوشته می‌شود، علامت جمع 'ها' متعلق به همه اجزاء کلمه است. بنابراین، اگر آن را فقط به آخرین جزء آن کلمه مرکب بچسبانیم، چنین به نظر می‌رسد که تنها آن بخش از کلمه جمع بسته شده است.

این موضوع هم اهمیتی ندارد که قبلاً چنین قاعده‌ای در رسم‌الخط فارسی مرسوم بوده است یا نه. اصلاً گیریم که این ابداع خود من باشد. اگر منطق نهفته در پشت آن قانع‌کننده باشد، چه اشکال دارد که اعمال شود؟ مهم این است که در سرتاسر کتاب، این منطق و قاعده، رعایت شده است (به خلاف آنچه ویراستار منتقد ما تصور کرده بود).

همین قاعده، در مورد چسبیدن یا نجسبیدن علامت صفت تفضیلی 'تر' یا عالی 'ترین' به صفات بسیط یا مرکب نیز رعایت شده است. پس 'تر' در 'خنکتر' چسبیده و در 'یرآب‌تر' جدا نوشته شده است. یعنی کاملاً حساب شده، منطقی و قاعده‌مند! در مورد ایراد بعدی آقای بروجردی، باید گفت: به خلاف آنچه وی مدعی شده است، قاعده رایج این است که جمله معترضه رامیان دو خط تیره کوتاه می‌نویسند، و نه 'لای پرانتز'. آنچه در درون پرانتز آورده می‌شود، معمولاً صورت دیگر (معنی) یک واژه خاص، توضیحی اضافی یا فرعی راجع به آن، یا در داستان، مثلاً توضیحاتی جنبی راجع به صحنه است؛ که این کار زمانی صورت می‌گیرد که نویسنده نمی‌خواهد جریان یک گفتگو یا یک وصف خاص را، به خاطر آوردن آن توضیح فرعی، قطع کند (در بیان شفاهی، این کار با تغییر لحن گوینده صورت می‌گیرد). یعنی همان کاری که من در آن بخش که مورد ایراد آقای بروجردی قرار گرفته است، انجام داده‌ام!

آنگاه ویراستار منتقد ما، تحت عنوان



بیشتر آثار رضا رهگذر؛ از جمله، همین اثر مورد نقد شما!

واوگون نقطه (:): - که ظاهراً آقای بروجردی نام آن را هم نمی‌دانسته است - در عرف ویرایش، نشانه وقف متوسط است؛ و می‌گوید که جمله پایان یافته، متمم یا مکملی دارد.

من نویسنده، گاه در هنگام نوشتن، چاره‌ای نمی‌بینم جز آن که این متمم یا مکمل جمله قبل از علامت مذکور را با واو عطف بیاورم (این الزام یا به دلایل زیبایی شناختی است یا به قصد انتقال عین حالت مورد نظرم به مخاطب اثرم. در هنگام مطالعه آن).

به بیان دیگر، من نویسنده، بعد از دهه‌ها سرو کار داشتن با کتاب و نوشتن، هیچ که نباشد، به اندازه مدعی جوانی چون آقای بروجردی، از تعریف‌ها و موارد استفاده از علایم نگارشی، آگاهی دارم. اما چون به خلاف کسانی که تنها این مباحث را - آن هم به طور ناقص - خوانده، شنیده و حفظ کرده‌اند، آنها را در جریان عمل تجربه می‌کنم و تنگناها و نارسایی‌هایشان را درمی‌یابم، در ارتباط با آنها، در نزد خود اجتهادهایی می‌کنم<sup>(۱)</sup>؛ و گاه، به دلایلی قانع کننده، از این قواعد، فراتر می‌روم. از کسی هم که به نقد این اجتهادهای من

نشانه گذاری، نوشته است: "بی‌تعارف، بازآفرین محترم، هیچ شناختی [دقت کنید!] از نشانگان و کاربرد آنها در متن ندارد." (می‌بینید که کار دوست جوان ما، از تهوور هم گذشته است!)

یکی از اشکالهای ایشان، در مورد نحوه استفاده من از دو نقطه (:): به عنوان علامت توضیح است.

"از فراز شتر، بیرون را نگرید: کاروانیان به وجد آمده بودند."

"آینه گفت: ... حق با توست برکه: دل کوچک او شاید..."

درس دیگر ویراستاری: دو نقطه، به طور کلی و حتی دو نقطه نقل قول می‌گوید: توضیح بیشتر آنچه پیشتر گفته شد، از این پس می‌آید. ("گفت" - چه گفت؟")

نمی‌دانم آقای بروجردی، هیچ‌گاه فکر کرده است که چرا پس از "گفت"، از علامت (:): استفاده می‌کنیم؟ بی‌شک اگر این مورد را قالبی و به صورت تقلیدی نیاموخته بود، نه تنها چنین ایرادی به نوشته نمی‌گرفت، بلکه استفاده از این علامت در موارد اضافه بر نقل قول را، ناشی از دانش و دقت مضاعف نویسنده در کارش تلقی می‌کرد.

ایراد دیگر ویراستار منتقد ما، به آوردن حرف عطف واو، پس از واوگون نقطه (:): است. با این اعتراض که "در کدام متن دیده شده [است] که بعد از " : آن هم با مفهوم سکوت کمتر از نقطه و طولانی‌تر از کاما [! واو عطف بیاورند."

باز مجبورم به ویراستار جوانمان بگویم: در بسیاری از متنها، از جمله "راهنمای نگارش و ویرایش"، تألیف "دکتر محمدجعفر یاحقی" و "دکتر محمد مهدی ناصح"<sup>(۱)</sup>، نه تنها بعد از واوگون نقطه که بعد از نقطه (در ابتدای جمله) نیز واو عطف آورده‌اند<sup>(۲)</sup>، این که باید خیلی عجیب‌تر باشد!

اما اگر این قبیل نمونه‌ها هم نمی‌بود، جواب این ایراد سؤال گونه می‌توانست این باشد که "در

۱- از انتشارات "موسسه چاپ و انتشار آستان قدس رضوی". چاپ هشتم: ص ۷۱، و...

۲- برای نمونه: بسیاری از آثار زنده یاد جلال آل احمد، در زبان عربی، که این کار، از گذشته‌های دور رایج بوده است.

۳- مثلاً، ویراستارانی همچون آقای بروجردی، جز سه نقطه علامتی برای نشان دادن حالت تعلیق یا حذف و جاف‌اندگی در جمله نمی‌شناسند. حال آنکه من خود، پس از آنکه در جریان عمل، به نارسایی این نشانه برای همه این گونه حالات پی بردم، چهار و دو نقطه (... و...) را نیز به کمک آن آوردم. تا اینکه پس از سالها متوجه شدم در یکی از کتابهای مربوط به نگارش و ویرایش نیز، استفاده از چهار نقطه به جای سه نقطه، در پایان جمله یا عبارت توصیه شده بود.



می‌پردازد انتظار دارم به جای آنکه صرفاً علم انتقاد برآورد و مرا دعوت کند به این که ره چنان روم که رهروان رفته‌اند، دلایل رد و انکارش را به من بگوید؛ و مرا قانع کند؛ یا خود لب از انتقاد فرو بندد.

درباره آن عبارت از صفحه ۱۷ کتاب که آقای بروجردی تصور کرده بود که نثرش "حالتی مشابه به [۱] نثر مقاله‌ای یا گزارشی" دارد هم باید بگویم: اصلاً این طور نیست؛ و در این مورد نیز، همچون همه موارد مشابه گذشته، ایشان کاملاً در اشتباه است.

در جمله "آه... نشانه انتهای جمله، زاید دانسته شده بود: (... هیچ وظیفه‌ای - بنا به تعریف این نشانه - در این جمله ندارد." (ص ۱۴۹: ۲)

منتقد ویراستار ما، اگر واقعاً تعریف و وظیفه درست این علامت را می‌دانست، قطعاً چنین حکمی صادر نمی‌کرد.

برای اطلاع ایشان باید بگویم: علامت (!)، نشانه تعجب، هیجان، آرزو، یک احساس، فرمان یا خطاب همراه یا تأکید است، گاه حتی ممکن است برای نشان دادن حالت تحقیر یا استهزای نهفته در لحن، مورد استفاده قرار گیرد. پس، در آن جمله کاملاً، درست و بجا به کار رفته است.

گیومه آخر این جمله هم کاملاً درست و دقیق است. (گیومه‌آغازین مربوط به آن را می‌توان در صفحه ۱۸، سطر ۱۰، دید).

ایراده‌های بعدی ویراستار منتقد ما، تحت عنوان "نمونه‌خوانی"، به پانوشت‌های کتاب است. در این بخش او، به کنایه، چنین وانمود کرده است که من، برخی از واژه‌ها را که واقعاً نیاز به معنی شدن در پانوشت داشته‌اند از قلم انداخته‌ام و در مقابل، برخی واژه‌های ساده‌تر را، معنی کرده‌ام. به همین سبب نیز، واژه‌نامه انتهای کتاب را "جمع و جور و ناقص" خوانده است.

متأسفانه، در این مورد هم دوست جوان ما، در

اشتباه محض است.

او در نظر نگرفته است که کتاب مورد نقدش، ششمین جلد از یک مجموعه است. در هر جلد نیز واژه‌های نیازمند به معنی شدن، معنی شده‌اند. اما چنانچه همان واژه‌ها در جلد‌های بعد تکرار شده باشند، از معنی کردن مجدد آنها خودداری شده است. برخی واژه‌ها - مثل "دارالناغه" - هم، از آنجا که در متن اصلی، به اندازه کافی توصیف و شناسانده شده‌اند، نیاز به معرفی در پانوشت ندارند.

تحت عنوان "نوع نثر"، مثلاً، به "بررسی سبک شناسانه" نثر "با من سخن بگو، مادر" پرداخته شده است - کاری که پیشتر ثابت کردیم اصلاً در حیطه دانش آقای احمد بروجردی نیست!

خلاصه نظر نامبرده در این مورد این است که رهگذر "در آفرینش نثری همسنگ زمان و مکان داستانهایش [۱] ناموفق بوده؛ و در این مسیر، به دام "نثری بی‌ریشه، ناروان، غیرجامع" (۱)، "بازدارنده" (۲)، "مفلوط، لجام گسیخته، غیرامروزی، گاه طولانی تا حد کسالت‌آوری برای مخاطب و گاه آن قدر موجز که ارتباطی برقرار نمی‌شود" گرفتار شده است. (ص ۱۵۰ س ۱)

بعد هم، گویا هنوز دلش خسک نشده و آرام نگرفته باشد، به اهانت‌هایش به نثر و نویسنده آن ادامه داده است. از جمله، زبان آن را "زبان و بیانی من درآوردی و بی اصل و نسب و فاقد هر گونه انسجام حتی با پیام و قصه‌ای اصیل [۱]، "مخلوق در هم جوش آقای رهگذر"، "کلاف سردرگم"، "سرشار از پیمان‌شکنی‌های نگارشی، محتوایی و زبانی، و... دانسته است. و نتیجه گرفته است که بر اثر این گونه نوشتن رهگذر، "نگارش فارسی مرده است!"

من، پیشتر، در نقد نثر همین نقد دوست

۱-۲ - "جسامیت" و "بازدارندگی" نثر عم از آن حرفی است!

آقای رحماندوست معتقد است که "نثر از سرزمین تور" قاعده و پدر و مادر و شناسنامه دارد. (ص ۱۴۳، س ۱) و اضافه کرده است: "به یقین، او (نویسنده) پس از مطالعه در زمینه شیوه‌های بیانی، سبکی را برگزیده است که مخلوطی است از سبکهای مختلف زمانهایی متفاوت. آن گاه قواعد زبان انتخابی‌اش را تنظیم کرده تا پرفراز و نشیب و پر دست‌انداز ننویسد و خود سبکی قابل دفاع باشد. باید اعتراف کرد که در این راه تا حد زیادی موفق بوده است و نوشته‌هایش نشان از دقت نظر او دارد." (۱) (همان)

۷۷/۷/۶ - تهران

۱- البته، افراد دیگری نیز، که با زیبایی و غرض‌نمایی زبانی آشنایی دارند، مشابه چنین نظری را، راجع به "نثر امین محمود" داده‌اند. از جمله آقای "محمدحسن حسینی" در "کیهان بچه‌ها"، در این باره نوشته است: "با نگاهی دقیق به مجموعه "از سرزمین تور" به روشنی می‌توان دریافت که نویسنده، گذشته از آگاهی به تاریخ اسلام و جزئیات آن، تا چه حد با شعر و نثر فارسی - آن هم به شکل تاریخی و سنتی آن - آشنایی دارد." (ش ۲۰۸۶: ۷۷/۲/۸)

جوانمان، ثابت کردم که او هنوز در بدیهیات زبان و نگارش فارسی مانده است؛ و حتی یک مقصود ساده خود را هم، با یک زبان و نثر کاملاً معمولی و پدیش پا افتاده صحیح، نمی‌تواند بیان کند. دانش نظری نامبرده در این زمینه نیز فوق‌العاده ابتدایی و ناقص و آمیخته با اشتباههای آشکار است. به همین سبب، اهلیت ورود در این کار را ندارد. خاصه - به تعبیر خودش - "بررسی سبک شناسانه یک متن"، که "اسری است خطیر و منوط به چم و خمهایی تخصصی!!" و نشانه شناسی‌هایی دقیق". بنابراین، ضرورتی در پاسخ دادن به این ادعاهای بی‌پشتوانه، در این مورد، احساس نمی‌کنم. خاصه آن که این نظرها، بسیار کلی گویانه و فاقد هر گونه استدلال و حصداق و شاهد عینی از متن مورد انتقاد است. یعنی به تعبیر اهالی منطق، سخنانی ابطال‌ناپذیر است. پس، ارزش استدلالی ندارد. اما فقط از نظر عبرت، نظر خوانندگان را به نقد آقای رحماندوست، مرتبط با همین جنبه از نثر امین محمود، که از قضا در همان شماره از "پژوهشنامه"، و بدون فاصله، قبل از نقد آقای بروجردی قرار دارد، جلب می‌کنم:

